

قصه‌ی نه چندان  
عاشقانه‌ی من و بابات

-نویسنده: یگانه شیخ الاسلامی  
-تصویرگران: آرش عادل‌ی، سمیه بیگدلی

قصه‌ی ما از اولش هم مثل قصه‌ی بقیه‌ی آدم‌ها  
نبود، پسر جون. نمی‌دونم اسمشو بذارم تقدیر  
یا شایدم قسمت، ولی به هر حال من و بابای  
خدا بیامرزت نه عین بقیه قد کشیدیم و بزرگ  
شدیم، نه مثل اونها ازدواج کردیم و خانواده تشکیل  
دادیم.

نقلی که امروز برات می‌گم نقل همین  
پیشونی نوشت من و بابای مرحومه، که از همون  
«ب» بسم الله یه جوری تافته‌ی جدا بافته بود. انگار  
که، نعوذ بالله، خدا سر خلقت ما دو تا کمی  
حس طنزش گل کرده و خواسته باشه با کل آباء  
و اجدادمون یک شوخی خنده‌دار بکنه. این شوخی  
کوچولو هم ذره ذره بزرگ شد تا جایی که کل